«سیاوش اوستا»

نامه تاریخی پادشاه ایران به خلیفه عرب

جنگ های پیامبر اسلام مختص شبه جزیره عربی و در میان قبائل مکه و مدینه بود.

وی پیش از مرگ سپاهی را فراهم آورده بود برای حمله به رم شرقی و سوریه اما مرگ به او امکان نداد تا (بلکه) اذان اسلام را بر مناره کلیساهای دمشق بشنود

ابوبکر نخستین خلیفه نیز سرگرم رتق و فتق امور و رقابت های قبیله ای شد، اما عمر هجوم و تاختن به دیگر کشورهای مجاور شبه جزیره عربی را آغاز کرد.

رستم فرخزاد رهبر سپاه ایران با ۱۲۰ هزار سرباز در برابر ۳۰ هزار سرباز تازی شکست خورد و در چهاردهمین سال از گریز مسلمانان از مکه به مدینه بخشی از امپراطوری ایران به دست آنها افتاد.

یزدگرد سی و پنجمین پادشاه ساسانی پیش از آن که در نهاوند با سپاه اسلام مواجه شود در پاسخ به نامه ای از عمربن خطاب متنی نوشته است که پس از چهارده قرن همچنان تازگی و محتوای ویژه خود را دارد. عمر از شاه ایران می خواهد تا تسلیم مسلمین شود و «الله اکبر» را پرستش کند یزد گرد سوم به او چنین می نویسد:

«بنام اهورامزدا آفریننده جان و خرد»

از سوی شاهنشاه ایران یزدگرد به عمر پورخطاب خلیفه تازیان.

تو در نامه ات ما ایرانیان را به سوی خدای خود که آن را «الله اکبر» نام داده اید می خوانید و از روی نادانی و بیابان نشینی بی آن که بدانید ماکیستیم و چه می پرستیم می خواهید تا به سوی خدای شما بیائیم و «الله اکبر» را پرستش کنیم؟

شگفتا که تو بر جایگاه خلیفه تازیان نشسته ای ولی آگاهی ها و دانش تو از یک تازی بیابان نشین فراتر نمی رود. به ما پیشنهاد می کنی تا «الله اکبر» را پرستش کنیم؟

ای مردک، هزاران سال است که آریائیان در این سرزمین سرشار از فرهنگ و هنر یکتاپرست هستند و خداوند بزرگ را– نه خداوند بزرگتر (اکبر)– را پرستش می کنند و روزانه پنج بار به درگاهش نیایش می کنند

آنگاه که ما پایه های مردمی و نیک ورزی و مهربانی را در سراسر جهان گسترش می دادیم و پرچم پندار و گفتار و کردار نیک را در دست داشتیم تو و نیاکانت در بیابان ها می گشتید و مار و سوسمار می خوردید و دختران بی گناهتان را زنده به گور می کردید.

تازیان که برای آفریده های خداوند ارزشی نمی شناسند و سنگدلانه آنها را از دم تیغ می گذرانند و زنان را آزار می دهند دختران را زنده به گور می کنند و به کاروان ها می تازند و به راهزنی و کشتار و ربودن زن و همسر مردم دست می زنند چگونه ما را که از همه این زشتی ها بیزاریم می خواهند آموزش خداپرستی بدهند؟

به من می گوئی که از آتش پرستی دست بردارم و خداپرست شوم؟ چگونه نمی دانی که ما آتش را نمی پرستیم بلکه ایرانیان خدا را در روشنائی می بینند. فروغ و روشنائی تابناک و گرمای خورشید و آتش در دل و روان ما جان می بخشد و گرمی دلپذیر آنها روان های ما را به یکدیگر نزدیک می کند تا مردم دوست، مهربان، مردم دار، نیکخواه و نیک پندار و نیک گفتار باشیم ورادی و گذشت را پیشه سازیم و پرتو یزدانی را در دل های خود همواره زنده نگه داریم.

خداوند ما اهورامزدای بزرگ است نه بزرگتر و شما که خدایتان را الله بزرگتر نام نهاده اید بنام او کشتار و بدبختی آفرینی و سیه روزی دیگران را ارمغان دارید اما اهورامزدای ما مهرورزی و نیکی و گذشت و یاری رسانی به سیه روزان و درماندگان را خواهان است.

چه کسی در این میان تبهکار است؟ خدای شما که فرمان کشتار و تاراج و نابودی را می دهد یا شما که به نام او چنین می کنید؟ و یا هر دو؟ شما از دل بیابان های تفته و سوخته که همه روزگارتان را به ددمنشی و بیابانگردی گذرانده اید برخاسته اید و با شمشیر و لشکرکشی می خواهید آموزش خدای بزرگتر پرستی به مردمانی بدهید که هزاران سال است تمدن شهریگری دارند و دانش شهریگری را به دیگران آموخته اند؟ و فرهنگ و هنر و دانش را چونان پشتوانه ای نیرومند در دست دارند.

شما به نام «الله اکبر» به لشکریان اسلام جز ویرانی و تاراج و کشتار چه آموخته اید؟ که می خواهید دیگران را نیز به سوی الله اکبربکشانید؟

درد و اندوه کنونی مردم ایران این است که ارتش نیرومند آنها که فرمانبر اهورامزدا بوده است از ارتش تازیان که به تازگی پیرو «الله اکبر» شده اند شکست خورده اند و مردم ایران به زور شمشیر شما تازیان باید خدای تازی– الله اکبر– را بپذیرند و بپرستند و در روز پنج بار به زبان تازی نماز بگذارند زیرا الله اکبر شما تنها زبان تازی می داند.

به شما سفارش می کنم تا به دل همان بیابان های خشک و سوزان و پر سوسمار خویش برگردید و مشتی تازی بیابانگرد و سنگدل را به سوی شهرهای آباد بسان جانورانی هار و سرمست رها نکنید و از کشتار مردم و تاراج دارائی آنان و ربودن همسران و دخترانشان به نام «الله اکبر» خودداری کنید و دست از این زشتکاری ها و تبهکاری ها بردارید. آریائیان مردمانی مهربان، با گذشت و نیک اندیش هستند هر جا رفته اند تخم نیکی و دوستی و درستی پاشیده اند از این رو از کیفر دادن شما برای نابکاری های تو و تازیان چشم خواهند پوشید.

شما با همان «الله اکبر»تان در همان بیابان بمانید و به شهرها نزدیک نشوید که باورتان بسیار هراسناک و رفتارتان ددمنشانه است.

«**امضاء یزدگرد سوم شاهنشاه ایران**»

www.awesta.com

نگاهی به کارنامه سیاسی دکتر محمد مصدق

تحقیق: دکتر جلال متینی

تصویر نصیری که این فرمان را در دست دارد، در کتاب ناگفته ها و کم گفته ها از دکتر محمد مصدق و نهضت ملی ایران، نوشته جلیل بزرگمهر چاپ شده است. نگارنده این سطور تاکنون ندیده است که کسی متن فرمان عزل مصدق را منتشر ساخته باشد.

–آیا شاه در زمان تعطیل مجلس حق داشته است نخست وزیر را عزل و کسی را به جای او منصوب کند، یا نه؟

در صفحات پیش دیدیم که دکتر صدیقی و دکتر سنجابی، ضمن مخالفت با رفراندوم به منظور انحلال مجلس شورای ملی، به دکتر مصدق گفته بودند که در صورت انحلال مجلس، شاه شما را عزل خواهد کرد. به یقین تذکر ایشان مبتنی بر این سابقه بوده است که احمدشاه قاجار، که مورد احترام فوق العاده دکتر مصدق بود، در فاصله تعطیل مجلس سوم و افتتاح مجلس چهارم، ۱۴ بار فرمان رئیس الوزرائی به نام ۱۲ تن (وثوق الدوله ۳بار) صادر کرده است. (به ترتیب: فرمانفرما، محمدولی خان سپهسالار تنکابنی، وثوق الدوله، علاءالسلطنه، وثوق الدوله، علاءالسلطنه، عین الدوله، مستوفی الممالک، صمصام السلطنه، وثوق الدوله، مشیرالدوله، سپهدارراشتی، سیدضیاءالدین طباطبائی و قوام السلطنه. پس از افتتاح مجلس چهارم، قوام السلطنه از سوی مجلس نیز به رئیس الوزرائی منصوب گردید. (توکلی، ۲۰۰–۲۹۲؛ عاقلی، ۱۰۸–۱۵۴).

توضیح آن که دکتر مصدق به پیشنهاد یکی از این رئیس الوزراءها والی فارس شد و در زمان یکی دیگر از این رئیس الوزراءها به معاونت وزارت مالیه برگزیده گردید.) فقط یکی از این رئیس الوزراءها، صمصام السلطنه– که خود به فرمان احمدشاه به ریاست وزراء منصوب شده بود– پس از عزل مدعی بوده است که رئیس الوزرای قانونی است. دکتر مصدق هم در قانونی بودن نخست وزیری خود در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به قانونی بودن صمصام السلطنه پس از عزل استناد می کرده است. (خاطرات، ۲۸۹).

توقیف دکتر بقائی و زهری

۲۵– مرداد دکتر بقائی و علی زهری نمایندگان مجلس شورا که استعفاء نداده بودند توقیف شدند. (عاقلی، ج ۱/۴۹۰).

نقش دکتر فاطمی در روزهای بحرانی

–دکتر فاطمی وزیرخارجه و سخنگوی دولت در سرمقاله باختر امروز در ۲۵ مرداد، به شدت به شاه حمله برد و «دربار محمدرضاشاه را «قبله گاه هر چه دزد، هر چه بی ناموس، هر چه واخورده اجتماع... و تنها تکیه گاه خارجیان و نقطه اتکای سفارت انگلیس خواند...»

–عصر روز ۲۵ مرداد میتینگی از سوی جبهه ملی و احزاب و اتحادیه های هوادار مصدق در میدان بهارستان تشکیل شد که در آن دکتر شایگان و دکتر فاطمی و زیرک زاده و رضوی سخن گفتند. فاطمی «از جنایات دربار پهلوی» و «فرزند عامل قرارداد [نفت]» یاد کرد. دکتر شایگان با اشاره به «فرار شاه» گفت: «متاعی که قرار بود به تهران بیاید به بغداد رفت.» قطعنامه میتینگ شامل پشتیبانی از دولت مصدق... و مجازات خائنین در محکمه مخصوص و بالاخره تشکیل شورای سلطنتی و یکسره کردن تکلیف شاه فراری بود...»

–حملات روزنامه ها ادامه داشت. فاطمی در باختر امروز ۲۶ مرداد نوشت: «برو، ای خائن...، برو، ای اسیر اراده اجنبی که تاریخ جنایت آمیز دودمان سی ساله پهلوی را تکمیل کردی...». در آن روزها در سر مقاله های باختر امروز، از شاه با القابی چون «وطن فروش»، «سر دسته جنایتکاران»، «سرکرده اجانب» و از دربار با عنوان های «کانون فساد»، «مرکز فحشاء» و «هیولای شهوت» نام برده می شد. (موحد، ۲/–۸۰۳،۸۰۴ ۸۱۲).

۲۵ مرداد: «دکتر فاطمی وزیر امورخارجه به تمام سفراء و وزرای مختار و کارداران ایران در خارج اعلام کرد شاه از سلطنت مخلوع است و نباید مورد استقبال قرار گیرد.» «عده زیادی از افسران به اتهام مشارکت در کودتا بازداشت شدند.» «عکس های شاه و ثریا از ادارات و سازمان ها جمع آوری گردید». «تمام روزنامه های حزب توده ایران خواستار لغو نظام سلطنتی شدند.» ۲۶ مرداد: «طبق دستور دکتر مصدق ستاد ارتش طی بخشنامه ای، نام شاه را از دعای صبحگاهی و شامگاهی واحدهای نظامی حذف کرد.» ۲۷ مرداد: «آیت الله کاشانی طی نامه ای به مصدق تذکر داد وقوع یک کودتا در تهران توسط زاهدی حتمی است، بهتر است با دیپلماسی کنار بروید. مصدق به این نامه پاسخ داد: «مستظهر به پشتیبانی ملت ایران هستم.» درباره صحت و سقم چنین نامه ای نظریات مختلفی وجود دارد...» (عاقلی، روزشمار، ۴۹۰/۱–۴۹۱).

نظر مکی درباره دکتر شایگان و دکتر فاطمی

–مکی می گوید:

«... بیشتر بدبختی ها را دکتر شایگان و فاطمی برای مصدق ایجاد کردند... شایگان در زمانی که در شیراز محصل بود، مقالاتی برای روزنامه طوفان فرخی یزدی می نوشت. با سفارت شوروی هم ارتباط داشت. این مطلب را دکتر انورخامه ای در کتاب از انشعاب تا کودتا نوشته است. این ارتباط نه به وسیله حزب توده، بلکه مستقیماً با سفیر روس بود. به همین دلیل در محاکمه سران حزب توده، وکالت آنها را قبول کرد، مدتی هم معاون دکتر کشاورز [وزیر توده ای در کابینه احمد قوام] وزیر فرهنگ شد. فاطمی هم شاید مدتی که در اصفهان بود بی ارتباط با انگلیسی ها نبود، ولی از وقتی به جبهه ملی پیوست کاملاً به نفع ملت ایران و ملی شدن صنعت نفت قدم زد...» (مکی، ۱۹۷/۱).

دکتر فاطمی و علامت سئوال

موحد نیز زیر عنوان «فاطمی و علامت سئوال» آراء کسانی را نقل کرده است که عموماً از فاطمی به نیکی نام نبرده اند. وی از جمله آورده است که وقتی قرار شده بود «اسدالله رشیدیان به فرانسه برود و در دیداری از اشرف [خواهر شاه] ترتیب ملاقات او را با مأموران بریتانیا و آمریکا بدهد، اما گرفتن اجازه خروج از کشور در آن روزها کار آسانی نبود. این مشکل را حسین فاطمی وزیر امورخارجه مصدق حل کرد و خود اجازه خروج و روادید ورود رشیدیان را در اختیار او گذاشت» و از قول شمس قنات آبادی نوشته است در جبهه ملی فقط حسین مکی و دکتر مصدق از فاطمی حمایت می کردند و یوسف مشار هم نسبت به او بی طرف بود و بقیه مخالف وی بودند. ولی نجاتی، دکتر فاطمی را «در یک قرن اخیر» نمونه والای پاکی، صداقت و فداکاری می خواند». (موحد، گفته ها و ناگفته ها، ۳۹–۴۰).

جوّ ملتهب

–موحد می نویسد در این جوّ ملتهب، ملیون برخلاف حزب توده «هیچ برنامه مشخصی در برخورد با چنین حالت فوق العاده ای نداشتند. در عوض هم حزب توده و هم عمال کودتا از فرصتی که پیش آمده بود حداکثر بهره برداری را می کردند...» هواداران مصدق بلاتکلیف در خیابان ها تنها شعارهای ضد شاه می دادند و توده ای ها مجسمه های شاه را پائین می کشیدند و علناً درخواست تغییر رژیم را مطرح می ساختند... «روحانیان، کسبه، اهل بازار و ملاکین سخت نگران بودند که مبادا ایام به کام حزب توده ایران برگردد...» (موحد، ۷۹۸/۲–۸۰۶).

دکتر مصدق: مجسمه ها را پائین بیاورید

دکتر سنجابی گفته است روز پیش از ۲۸ مرداد «نزد ایشان [دکتر مصدق] بودم و ایشان دستوری به من دادند که بروید و با احزاب صحبت بکنید و مجسمه ها را پائین بیاورید. بنده به حزب ایران رفتم. به آقای خلیل ملکی تلفن کردم که او آمد. به حزب مردم ایران و پان ایرانیست ها و بعضی از بازاری ها تلفن کردم که آنها هم آمدند و عده ای را برای اجرای آن امر فرستادم... ولی باید انصاف بدهم که خلیل ملکی گفت: این کار درستی نیست. خود من هم شب به مصدق گفتم که این کار درستی نبود...» (سنجابی، ۱۴۲).

دکتر مصدق در محکمه نظامی از این اقدام خود دفاع کرد و اظهار داشت:

«شخص بنده به هیچوجه عقیده به مجسمه نداشته ام و مجسمه در قانون شرع ما حرام است... صاف و صریح عرض می کنم که من با مجسمه نه فقط از این نظر که خلاف مذهب است و من فرد مسلمانی هستم که باید تبعیت از مذهب خود بکنم، بلکه شخص خودم به هیچوجه من الوجوه به مجسمه عقیده نداشتم... حالا اگر در قانون جزا یک همچنین عملی باشد که راجع به مجسمه برداری، راجع به مجسمه شاه فقید [در میدان بهارستان] یک مجازاتی هست... بنده آن مجازات را از جان و دل قبول می کنم...» (بزرگمهر، مصدق در محکمه نظامی، ۶۳۴–۶۳۵).

دستور دولت برای پایان دادن تظاهرات

–«بعدازظهر آن روز «دستور دولت برای پایان دادن به تظاهرات خیابانی توسط فرمانداری نظامی اعلام گردید و سربازها با دریافت این دستور به گرفتن و زدن کسانی که علیه شاه تظاهرات می کردند برخاستند... از اواخر روز ۲۷ مرداد شعارهای «زنده باد شاه»، «برقرار باد مشروطه» نیز بیشتر از سوی سربازانی که مأموریت جلوگیری از تظاهرات را داشتند... در میان آمده بود. سربازان... به نفع شاه نعره می زدند.» (موحد، ۸۰۸/۲).

پخش فرمان نخست وزیری سرلشکر زاهدی

–در جبهه مخالف، تصویر فرمان نخست وزیری زاهدی تکثیر و پخش شد. در یک کنفرانس مطبوعاتی با دو نفر از خبرنگاران خارجی گفته شد که:

«قصد کودتائی در کار نبود. فرمانی از شاه صادر شده بود که می بایستی به دکتر مصدق ابلاغ می شد و او چون مفاد فرمان را به نفع خود نیافته از اجرای آن سرباز زده و آورنده فرمان را هم توقیف کرده است.»

–شاه در بغداد گفت: «من سرلشگر فضل الله اهدی را که اکنون در تهران تحت تعقیب است به نخست وزیری تعیین کرده ام، زیرا که دکتر مصدق از حدود قانون اساسی تخطی و تجاوز می کرد...» (موحد، ۸۰۹/۲).

–سفیر آمریکا در بغداد در گزارش ۱۷ اوت ۱۹۵۳ خود از ملاقاتش با شاه سخن گفته است:

«شاه گفت در طی هفته های اخیر، خود را ناگزیر دیده است که در برابر مصدق اقدامی بکند و بنابراین وقتی دو هفته پیش از او خواسته شد که برگزاری یک کودتای نظامی را برعهده گیرد، او موافقت کرد. ولی پس از مقداری فکر به این نتیجه رسید که اقدام شاه باید در محدوده اختیارات قانون اساسی او باشد و نمی تواند از راه کودتا عمل کند. بنابراین تصمیم گرفت که ژنرال زاهدی را به نخست وزیری منصوب کند... (موحد، ۸۱۰/۲).

جبهه ملی: اختلاف نظر درباره رژیم آینده کشور

–سران نهضت ملی در این موقع در مورد تعیین رژیم قطعی کشور تردید داشتند. دسته ای (زیرک زاده، فاطمی و رضوی) به اعلام جمهوریت پافشاری می کردند و عده ای دیگر و مصدق معتقد بودند فقط شورای سلطنتی از راه آرای عمومی کافی است تا راه امکان کمک از آمریکا و غرب را نبندیم. (موحد، ۸۱۲/۲).

ملاقات هندرسن با مصدق

–هندرسن ۶ بعدازظهر روز ۲۷ مرداد به دیدن مصدق رفت. در گزارش او به واشنگتن آمده است که:

«مصدق برخلاف معمول که او را در پیژامه ملاقات می کرد، این بار لباس تمام پوشیده بود... هندرسن شکایت آغاز کرد که هر روز عده ای بیشتر از اتباع آمریکا در معرض تعرض و حمله قرار می گیرند... مصدق گفت... مردم ایران فکر می کنند که آمریکائیان به مخالفت با آنان برخاسته اند...»

–در پاسخ پرسش هندرسن درباره ماجرای این چند روز اخیر، مصدق ماجرای انحلال مجلس را با او در میان گذاشت.

«و گفت انگلیسی ها سی نفر از وکلا را خریده بودند. از چهل نفر باقی هم ده نفر دیگر را می شد با پرداخت یکصدهزار تومان بخرند و او وقتی از جریان اطلاع حاصل کرد... با خود گفت مجلسی که از سوی انگلیسی ها خریداری شده باشد به درد ملت ایران نمی خورد.»
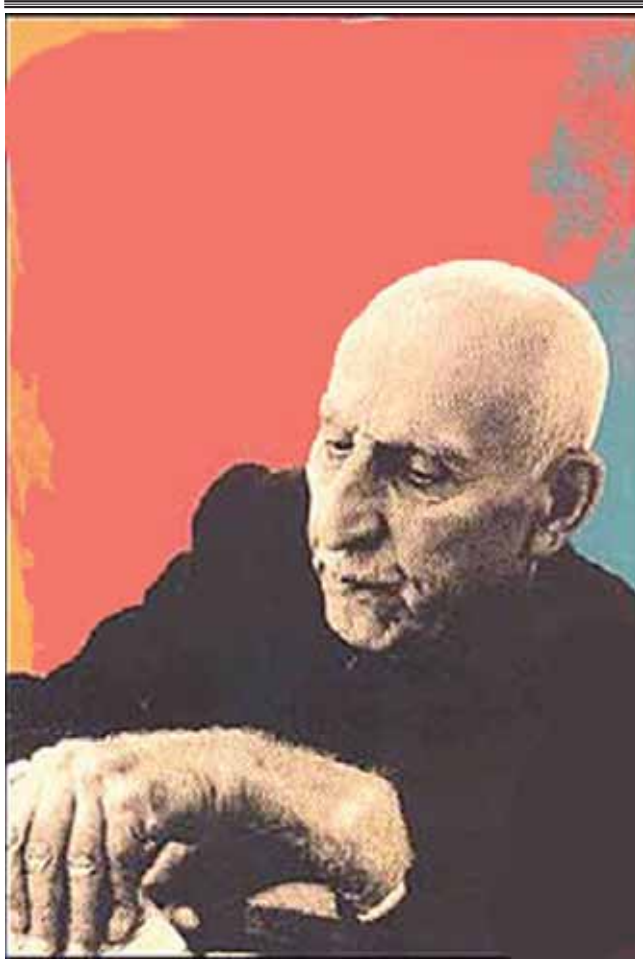
–«هندرسن از صدور فرمان